

## استاد حسین خطیبی، مرد علم و عمل

(۳۱ تیر ۱۲۹۵، تهران - ۳۱ شهریور ۱۳۸۰، تهران)

### دکتر مجدالدین کیوانی

مترجم و عضو شورای علمی دایرةالمعارف بزرگ اسلامی

سی و یکم شهریور امسال پانزدهمین سالروز درگذشت دکتر حسین خطیبی نوری، استاد دانشگاه، محقق، دولتمرد و شخصیت برجسته و تأثیرگذار در عرصه خدمات اجتماعی است. او مرد خودساخته‌ای بود که به رغم عمری خدمت و تلاش مستمر به میهن خود، با تنی درهم شکسته و روحی آزاده رخت از این جهان بیرون برد.

**خاندان.** پدرش، شیخ محمد نوری، مدرّس و نایب‌التولیه مدرسه مروی بود و زمانی که شیخ مرتضی آشتیانی (د. آبان ۱۳۲۵)، متولی این مدرسه، از کار کناره گرفت و به مشهد رفت، شیخ نوری به جای او منصوب شد. خاندان خطیبی از نور مازندران به تهران مهاجرت کرده بودند. حسین بزرگترین فرزند از پنج فرزندی بود که پدرش از همسر سومش داشت.

**از دارالفنون تا دانشگاه.** خطیبی تحصیلات متوسطه را در رشته زبان و ادب فارسی در دارالفنون به پایان برد و سپس به دانشسرای عالی رفت و پس از سه سال به دریافت درجه لیسانس در رشته ادبیات فارسی نایل آمد. حسین خطیبی یکی از نخستین زبده تحصیلکردگان جوانی بود که به دوره جدیدالتأسیس دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران راه یافت. وی پایان نامه خود را با عنوان نثر فنی فارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم هجری، زیر نظر ملک‌الشعراء بهار نوشت و به داوری ابراهیم پورداوود، علی اصغر حکمت و فروزانفر با درجه بسیار خوب، در ۱۳۱۸ حایز درجه دکتری در زبان و ادبیات فارسی شد. او حتی پیش از اخذ دکتری، به توصیه استادش ملک‌الشعراء، هفته‌ای دو ساعت در دانشگاه دستور زبان فارسی تدریس کرد. سال‌ها بعد نیز از پی درگذشت ملک‌الشعراء، استاد کرسی سبک‌شناسی، به جای وی نشست و تا واپسین ماههای ۱۳۵۷ در این مقام باقی ماند.

از مدیریت کتابخانه تا مدیریت روزنامه رسمی. خطیبی پس از انجام دو سال خدمت سربازی به مدیریت کتابخانه دانشکده حقوق دانشگاه تهران منصوب شد، و از آنجا که دکتر عبدالله معظمی (د. ۱۳۵۰) رئیس دانشکده حقوق و معاونش به ندرت می‌توانستند در دانشکده حقوق حضور یابند، خطیبی عملاً این دانشکده را اداره می‌کرد. لیاقت و علاقه خطیبی در این کار توجه معظمی را چنان جلب کرد که وقتی نایب رئیس چهاردهمین دوره مجلس شورای ملی شد، خطیبی را به مجلس منتقل کرد و به معاونت روزنامه رسمی، ارگان مجلس شورا برگماشت. در این منصب نیز در واقع تمامی امور روزنامه را می‌گرداند تا اینکه خود به مدیریت این نشریه برگزیده شد. خطیبی این مسؤولیت را بر عهده داشت تا اینکه در ۱۳۴۲ به‌عنوان نماینده مجلس از لار انتخاب گردید. از خدمات شایسته خطیبی در این مدت تدوین و نشر مذاکرات مجلس شورا از اول تا پایان دوره ششم بود. او مخصوصاً بر سر گردآوری مذاکرات دوره اول زحمت زیاد کشید، زیرا جز بخش‌های ناقص و پراکنده‌ای از آن مذاکرات، موجود نبود؛ بیشتر آنها در بمباران مجلس به فرمان محمدعلی شاه، از میان رفته بود. خطیبی شخصاً هر آنچه را که توانست، از منابع دیگر جمع‌آوری کرد و موفق شد مذاکرات دوره اول را تدوین و منتشر کند.

**اهتمام به نشر لغت‌نامه دهخدا.** در این اوان روانشاد دهخدا که حاصل یک عمر تلاش و رنج خود را برای چاپ آماده می‌کرد، از اینکه هیچ‌توانگر باهمی برای تأمین هزینه‌های این کار سترگ پا به میدان نمی‌گذاشت، دل‌تنگ و آزرده‌خاطر بود. خطیبی، دکتر معظمی رئیس مجلس را از تلخکامی علامه با خبر ساخت. او نیز مشتاقانه برای دیدار استاد به خانه او رفت و در همان جا قول داد که حداکثر تلاش خود را در راه تحقق آرزوی آن پیر فرزانه به کار ببرد. به دنبال تصویب مجلس شورا، کمیته‌ای با عضویت خطیبی تشکیل شد تا مقدمات لازم را برای اجرای طرح نشر لغت‌نامه دهخدا فراهم آورند. به پیشنهاد خطیبی، از تنی چند پژوهشگر جوان دعوت شد تا پیرمرد را در تنظیم انبوه یادداشت‌های وی کمک کنند. سرانجام نخستین جلد این فرهنگ فارسی در ۱۳۲۵ به طبع رسید. پیشگفتار آن به قلم دکتر خطیبی و امضای عبدالله معظمی بود. کار درست نیز همین بود؛ چه معظمی هم در باز کردن میدان فعالیت برای دکتر خطیبی نقش مهمی ایفا کرد و هم سلسله‌جنبان نشر یکی از بزرگترین گنجینه‌های فرهنگی ایران گردید.

**در جمعیت شیر و خورشید سرخ.** خطیبی به واسطه عبدالله معظمی با «جمعیت شیر و خورشید سرخ» (هلال احمر امروزی) آشنا شد و متعاقب آن با کمک دکتر علی فرهمندی، به منظور جمع‌آوری اعانه اقدامات مفصلی را برنامه‌ریزی کرد. توفیق فراوان او در گردآوری مبالغی خارج از حد انتظار (۶۰۰،۰۰۰ تومان که در آن زمان پول کمی نبود) جمعیت را بر آن داشت که وی را دعوت به همکاری بیشتر کند، و خطیبی بی‌هیچ‌مزد و منتهی خدمت به جمعیت را پذیرفت. در ۱۳۲۷ به مدیریت بخش انتشارات جمعیت منصوب شد و با همکاری ذبیح‌الله صفا (ذ ۱۳۷۸) و جلال آل احمد (د. ۱۳۴۸) مجله جمعیت را راه‌اندازی کرد. در اردیبهشت ۱۳۲۸ مدیر عامل جمعیت شیر و خورشید شد و تا اواخر ۱۳۵۷ بار این مسؤولیت را بر دوش کشید. اگرچه او با قابلیت‌های شگرفی که داشت، می‌توانست در مقام استادی دانشگاه به حدی بسیار بیش از آنچه بدان رسید برسد، اما ترجیح داد که وقت و نیروی خود را بیشتر

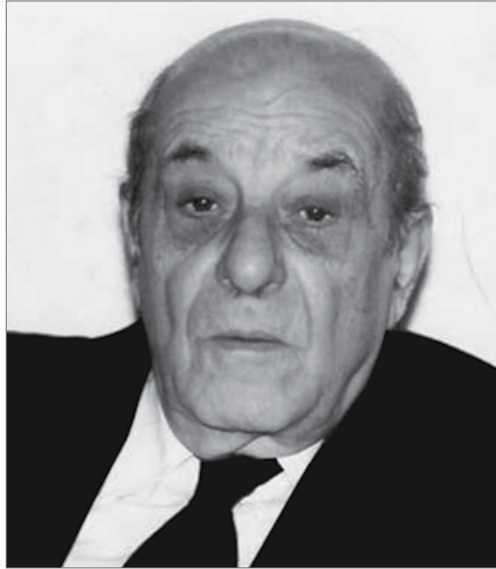
به دفع آلام دردمندان و کمک به بهبود زندگی محرومان اختصاص دهد. هنگامی که خطیبی عهده‌دار مسؤلیت جدید شد، جمعیت شیر و خورشید فقط سازمانی کوچک با بودجه‌ای محدود بود. با این حال، او موفق شد جمعیت را به سرعت گسترش دهد و دهها بیمارستان، درمانگاه، دارالایتام و مراکز امدادسانی در سراسر ایران ایجاد کند. به منظور حصول اطمینان نسبت به تداوم و ارتقای کیفی و کمی کار کمک‌سانی در گوشه و کنار کشور، خطیبی به تأسیس سازمان جوانان به عنوان بخشی از جمعیت شیر و خورشید کمک کرد. این سازمان با همکاری مؤثر وزارت فرهنگ (آموزش و پرورش امروزی) جوانانی را برای این مقصود آماده می‌کرد. عشق و اعتقاد عمیق خطیبی به خدمات انسان دوستانه، انگیزه‌های ایثارگرانه و صداقت بی‌چون و چرای وی در این قسم کارها اعتماد عامه مردم را به او جلب کرد و باعث جذب کمک‌های فراوان مردمی و غیردولتی به جمعیت شیر و خورشید سرخ شد که به صورت پول نقد، زمین، موقوفات، فتاوری و مشاوره‌های کارشناسانه اهدا می‌شد.

در خدمت دکتر مصدق. در واپسین ماههای دوران نخست‌وزیری محمد مصدق، خطیبی به ریاست کلّ یکی از دو دفتر او گمارده شد. وی در این مقام، مسؤؤل مکاتبات رسمی نخست وزیر با وزیران دولت او و نمایندگان خارجی بود. او هر روز به اقامتگاه مصدق می‌رفت. آخرین دیدارش با نخست‌وزیر درست مصادف بود با روز وقوع کودتایی که به سقوط مصدق انجامید. دکتر خطیبی که از روابط تیره شاه و مصدق به خوبی آگاه بود، خود را پنهان کرد تا اینکه پس از چند روز به کار بازگشت و به اداره جمعیت شیر و خورشید سرخ ادامه داد.

**بعضی طرح‌ها و سازندگی‌ها.** خطیبی یکی از نیروهای بسیار مؤثر در توسعه و کارآمد کردن سازمان داوطلبان وابسته به جمعیت شیر و خورشید بود. اعضای این سازمان نه تنها خدمت رایگان به جمعیت می‌کردند، بلکه حق عضویت ماهیانه‌ای نیز می‌پرداختند. او طی دوران طولانی و پرافتخار خدمتش در راه افزایش کمی و کیفی مراکز انتقال خون، شیرخوارگاهها، آزمایشگاهها، مراکز تربیت پرستار و کمک پرستار، ماما و پیراپزشکی وابسته به جمعیت گام‌های مؤثر و تحسین‌برانگیزی برداشت. در آستانه پیروزی انقلاب (بهمن ۱۳۵۷) جمعیت شیر و خورشید ایران بالغ بر ۵۰۰ مرکز درمانی با بیش از ۱۵ هزار تخت بیمارستانی در اختیار داشت. خطیبی برای هرچه کارسازتر کردن سازمان امدادگران جمعیت نیز فراوان زحمت کشید. در زمان تیرگی روابط ایران و عراق که به دستور صدام حسین، هزاران هزار مهاجران ایرانی ساکن در عراق با وضع تحقیرآمیزی از این کشور رانده شدند، جمعیت شیر و خورشید با مدیریت کارآمد و کارساز خطیبی به یاری آنان شتافت و حتی المقدور از مصایب و آلام بی‌خانمان‌های هموطن کاست. جمعیت خدمات مشابهی را نیز در حق کردهای بارزانی که به ایران پناه آورده بودند، مبذول داشت و برای آنان اردوگاههایی در چند شهر ایران بر پا داشت.

**خدمات برون‌مرزی.** به علاوه، جمعیت، به سعی و اهتمام خطیبی، خدمات پزشکی - درمانی در چند کشور همسایه مانند اردن، عربستان سعودی، و شیخ‌نشین‌های حاشیه خلیج فارس انجام داد، از جمله بنای چند بیمارستان بسیار مجهز (برای فهرست کامل تری از اقدامات انسان دوستانه و خداپسند





خطیبی، نگاه کنید به سایت جمعیت هلال احمر جمهوری اسلامی).

ایجاد مهد کودک. یکی از خدمات ابتکاری دکتر خطیبی ایجاد مهد کودک‌هایی برای نگهداری فرزندان کارگران و دیگر مستخدمان فقیر در طول روز بود. او خود واضع نام «مهد کودک» بود و فکر چنین نهادی را زمانی پیدا کرد که به دعوت صلیب سرخ فرانسه به این کشور رفته بود. از طنزهای روزگار اینکه تنها ممر درآمد او در بخشی از واپسین سال‌های عمر، مهد کودک همسرش در محله قلهک، اول خیابان دولت (کلاهدوز فعلی) بود: محلی که ظاهراً در

قسمتی از آن خود و خانواده‌اش زندگی می‌کردند و چند سالی بعد از آنجا نقل مکان کردند.

در مجلس شورای ملی. چند سالی پس از انتقال به مجلس شورا، ظاهراً علی‌رغم انتظار او، دکتر خطیبی به‌عنوان نماینده مردم لار برای دوره بیست و یکم مجلس شورا انتخاب شد. برای دوره‌های بیست و دوم تا بیست و چهارم مجلس، این بار نه از لار که از تهران، انتخاب شد. در اواخر مجلس بیست و یکم، وی نایب رئیس شد و تا پایان دوران نمایندگی این مقام را برای خود حفظ کرد.

بر مسند تدریس. خطیبی زندگی شغلی خود را با دبیری در دبیرستان‌ها آغاز کرد. سپس به‌عنوان مربی در دانشگاه تهران به تدریس دستور زبان فارسی پرداخت تا اینکه به مرتبهٔ دانشیاری و سرانجام، به مقام استاد سبک‌شناسی در نثر و نظم فارسی ارتقا یافت. او عهده‌دار تعلیم این درس در دانشگاه و دانشسرای عالی تهران بود و تا بهمن ۱۳۵۷ که از دانشگاه اخراج شد، در این منصب علمی باقی ماند. اشتغال تمام‌وقت او به جمعیت شیر و خورشید سرخ فرصت چندانی برای پژوهش‌های دانشگاهی و نشر مقاله و کتاب به او نمی‌داد. آثار منتشر شدهٔ او در قالب کتاب، یکی *تاریخ تطور نثر فنی*، قرون ششم و هفتم (تهران، ۱۳۴۴) و فن نثر در ادب پارسی: *تاریخ تطور مختصات و نقد نثر پارسی* از آغاز تا پایان قرن هفتم، جلد ۱، (تهران، ۱۳۶۴، تجدید چاپ ۱۳۷۵) است؛ این کتاب دوم اساساً ویرایش مبسوط‌تری از رسالهٔ دکترای او است. خطیبی دستنویس جلد دوم این اثر را فراهم کرده بود، که دست‌اجل مجال نشر آن را به وی نداد. او در نظر داشت نقد و بررسی فن نثر و بعضی از «ژانر»های آن را تا قرن چهاردهم ادامه دهد. این اثر نه تنها نشان‌دهندهٔ تتبع انتقادی و گستردهٔ خطیبی در ادبیات منثور کلاسیک فارسی است، بلکه گواه صادقی هم بر ششم صائب ادبی و احاطهٔ ستودنی وی بر نثر فارسی است. نگارش محققانه، منسجم و استوار، و در عین حال، خوش‌آهنگ و دلنشین او حکایت از قریحهٔ شاعرانهٔ او نیز دارد. اگرچه او



ادعای شاعری نداشت و عموماً نیز به‌عنوان شاعر معروف نبود، اما اشعاری که از او بر جای مانده (از جمله سروده‌های دوران زندان وی) هم بر شناخت استادانۀ او از ظرایف و محسنات شعری دلالت دارد، هم بر طبع توانای او در شاعری. خطیبی اندوخته چندین هزار بیتی از سروده‌های گویندگان پیشین ایران در حافظه داشت. در نتیجه همین شعرشناسی و استعداد شاعری هم بود که از حاصل مطالعات مفصل خود در دیوان‌های شاعران کلاسیک یادداشت‌هایی فراهم آورده بود تا به‌موقع آنها را در دو جلد تدوین و منتشر کند. با وجود اشتغالات غیردانشگاهی فراوان، خطیبی افزون بر بیست مقاله که طبعاً بیشتر آنها در موضوعات سبک‌شناختی بود، در نشریات مختلف به چاپ رساند. آخرین اثر تحقیقی وی نوشته‌ای بود دربارهٔ ملک‌الشعرا بهار، استاد و الگوی وی از بسیاری جهات که چند ماهی پیش از درگذشتش، در مجلس بزرگداشت بهار (پاریس، اردیبهشت ۱۳۸۰) عرضه کرد و بعدها در کتاب رنج رایگان او نشر شد. دو وجه مشترک برجسته میان این استاد و شاگرد، یکی حوزه مطالعات دانشگاهی و دیگری گرایش‌های اجتماعی-سیاسی آنها بود. اشتغال جدی آنها به این دو حوزه بود که برایشان گرفتاری‌ها به بار آورد و هر دو را به فاصله حدود ۴۵ سال، روانۀ زندان کرد و روح و جسمشان را فرسود؛ منتها دوران محبس شاگرد نزدیک به چهار برابر ایامی بود که استاد در بند سپری کرد.

در محضر درس خطیبی، دو سال تحصیلی (مهر ۱۳۳۸- خرداد ۱۳۴۰) دانشجوی درس سبک‌شناسی او بودم؛ سال اول در باب نثر و سال دوم دربارهٔ شعر فارسی. از روش اداره کلاس‌هایش در دانشگاه تهران خبر ندارم، اما در کلاس‌های دانشسرای عالی، تمامی تدریس او محدود می‌شد به آنچه از حافظه القامی کرد و دانشجویان از آن یادداشت برمی‌داشتند. او هرگز نه متن درسی داشت و نه مطالبی اضافی برای خواندن بیرون از کلاس تعیین می‌فرمود. این کار او قابل درک بود؛ با اشتغالات سنگینی که در مجلس شورا و

شیر و خورشید سرخ برعهده داشت، نمی‌توانست زمان بیشتری صرف مسؤولیت‌های دانشگاهی خود بکند. در طول تمامی مدتی که در خدمتش بودیم، فقط یکی بار، بی‌مقدمه خطاب به یکی از دانشجویان، کوتاه و مختصر گفت: «برای جلسه بعد درباره نخستین مثنوی سرایان صحبت کنید»، والسلام. دیگر نه توضیحی داد نه نظر آن دوست دانشجو را جویا شد. حالت بسیار جدی چهره او و رسمیتی که در رفتار و گفتارش بود، فضای پُراپهت، نه مَهیبی را پیرامون او به وجود آورده بود، به گونه‌ای که دانشجویان احساس می‌کردند نباید از او سؤال کنند؛ شاید هم احساس نادرستی بود. به هر حال، ارتباط در کلاس‌های استاد کلاً یکطرفه بود. با این همه، گیرایی و جاذبه‌ای در کلامش بود که دانشجویان ملول و خسته نمی‌شدند، البته به استثنای یکی دو نفر که راه گم کرده و به اشتباه از رشته ادبیات فارسی سر در آورده بودند. آخرین دیدارم با استاد، پیش از خاتمه تحصیلات دوره لیسانس، در جلسه امتحان شفاهی در ساختمانی (در محله سید خندان) بود که اصلاً به‌عنوان هتل ساخته شده و موقتاً برای دانشسرای عالی اجاره شده بود، همان ساختمانی که در زمان جنگ عراق و ایران، محل استقرار جنگ‌زدگان شد.

**سخنوری و طلاقت لسان.** یکی از امتیازات خطیبی قوت بیان و حسن تقریر بود که به برکت آن می‌توانست در مقام آموزگار، دانش خود را بهتر منتقل کند و در مقام مدیری مسؤول طرح‌هایش را به دیگران بقبولاند و حمایت آنها را جلب کند. او که به زبان ادب فارسی تسلطی کافی داشت و با آداب و قواعد سخنوری تأثیرگذار نیک آشنا بود، ثابت کرد که گوینده‌ای ترزبان و فصیح است. از آنجا که خطیبی هم خوش‌بیان و زبان‌آور بود هم حافظه‌ای استثنایی داشت، معروف بود که ملک‌الشعرا بهار در کلاس‌های سبک‌شناسی گاه از او می‌خواست تا نمونه‌های شعری طولانی را بخواند. در کلاس‌های خود او که من افتخار شرکت در آن را داشتم، هیچ‌گاه ندیدم که در خواندن نمونه‌های شعری مختلف از گویندگان مختلف، به یادداشت‌های از پیش فراهم شده‌ای نگاه کند. او حتی اکثر نمونه‌هایی را که از نثر قُدمتقل می‌کرد از حافظه می‌خواند و به‌ندرت به دفتر یادداشت‌هایش مراجعه می‌کرد. در مقام معاونت رئیس مجلس شورا، خطیبی بود که بیشتر جلسات را اداره می‌کرد تا عبدالله ریاضی رئیس مجلس، زیرا در شیوایی بیان و نفوذ کلام به مراتب از رئیس خود برتر بود. در سال‌هایی که گرفتار زندان بود، نزدیک به ۵۰۰۰ بیت درباره تاریخ و فرهنگ ایران سرود و در حافظه نگه داشت. چند سالی پس از رهایی او از زندان، چند بار به دیدارش رفتم - اول بار با همراهی بهمن بوستان (د. آبان ۱۳۹۳) - استاد که دیگر آن صدای رسای سال‌های قبل را نداشت، دو سه نوبت از اتفاقات و دلهره‌های زندان برایم گفت. در یکی از آن دیدارها، بخشی از همین ۵۰۰۰ بیت را از حافظه برایم خواند. گرچه نفس و صدایش چندان یاری نمی‌کردند، ولی فصاحت و گیرایی بیانش تغییری نیافته بود. او چکامه‌ای بلند هم که به وزن و ردیف یکی از قصاید خاقانی سروده و در واقع حسب حال خودش بود، بدون اندک مکثی یکسره از حافظه باز خواند. در تمامی آن مدت، گاه و بی‌گاه چهره خطیبی دهه‌های ۳۰ و ۴۰ را با خطیبی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ مقایسه می‌کردم و می‌دیدم که طی این چند دهه چه بر او گذشته است.

**ظاهر و باطن خطیبی.** اکنون که به آن سال‌ها می‌اندیشم، به نظرم می‌رسد که خطیبی خود را طوری

تربیت کرده بود که شخصیتی چندبُعدی داشته باشد و هر یک از آن ابعاد و جهات را در جای مناسبش ظاهر سازد. به دانشگاه که می‌آمد، بسیار رسمی و به اصطلاح «شَقِّ و رَقِّ» گام برمی‌داشت، به قسمی که دانشجویان به خود اجازه نمی‌دادند به او نزدیک بشوند، چه برسد با او «چاق سلامتی» بکنند. با وجود این در مواقعی دیدم و بعدها از افراد مختلف شنیدم که پشت آن ظاهر بسیار رسمی و جدی و حتی بعض اوقات عبوس، مردی مهربان، فروتن و خاکی ایستاده است. او به اقتضای مناصب و اشتغالانش در دانشگاه، مجلس شورا و جمعیت شیر و خورشید از سویی و میدان‌های فعالیت‌های اجتماعی و امدادی از دیگر سو، با طبقات مختلف مردم از عالی و دانی و عاقل و عامی سر و کار داشت و یاد گرفته بود که در رویارویی با هر یک از آنها چگونه باید رفتار و گفت‌وگو کند. در نتیجه، ممکن بود گاه به چشم کسانی که با او چندان آشنایی نداشتند، بیش از اندازه رسمی، عبوس و شاید متکبر و خودپسند بنماید، ولی واقعاً چنین نبود. او در بسیاری موارد و مواضع نشان داد که در خلوت نه چنان است که در جلوت، و در جاهایی که اقتضا می‌کرد بسیار «خودمانی» و زود آشنا بود. خطیبی از ظرافت طبعی قوی و استعداد طنزپردازی برخوردار بود و شمار زیادی خاطره‌های شنیدنی و شیرینی از عهد جوانی و سال‌های خدمتش در دانشگاه، مجلس شورا و سفرهای متعدد خود در داخل و خارج به یاد داشت که با بیان آنها وقت مصاحبان خود را خوش می‌داشت. فراموش نمی‌کنم آن شبی را که با جمعی از همکاران دانشگاهی در منزل دکتر مهدی ماحوزی در خدمت استاد بودیم و او با خاطرات یکی شیرین‌تر از دیگری همه را مجذوب قدرت حافظه و طنز دل‌انگیز خود کرد.

دیداری دوباره پس از ۱۳ سال. در نیمه‌های سال ۱۳۵۳ که بیش از دو سه ماهی از شروع خدمتم در دانشسرای عالی شعبه زاهدان نمی‌گذشت، دکتر خطیبی همراه بخشی از هیأت دولت وقت برای رسیدگی به امور سیستان و بلوچستان به زاهدان آمدند. در ضیافتی به مناسبت ورود آنها در هتل جلب سیاحان، استاد را سیزده سالی پس از خاتمه تحصیلاتم در دانشسرای عالی تهران دیدم. به خدمتش رفتم و گفتم که افتخار دانشجویی‌اش را داشته‌ام. به حالتی مهرآمیز زیر بازوی من زد و به سوی عده‌ای از مقامات که آن‌سوتر ایستاده بودند کشید و عباراتی به این مضمون فرمود: ایشان رئیس دانشسرای عالی و دانشجوی من بوده است. خطیبی وزیر نبود ولی حضور پُر تحرّک در آن مکان محسوس‌تر از حضور چندین وزیر بود. پس از آن روز، دیگر او را ندیدم تا ۱۶ سال بعد در شهریور ۱۳۶۹ در برابر بیمارستانی در تهران. در نخستین روز آن ماه دکتر پرویز ناتل خانلری در ۷۷ سالگی به دنبال رنج‌های فراوان جسمی و روحی که به ناروا بر او روا داشته بودند، شمع وجودش در آن بیمارستان خاموش شده بود؛ اینک گروهی از خویشان و یاران و ارادتمندان او برای ادای احترام و وداع آخرین به آنجا آمده بودند. خطیبی در پیاده‌رو سمت مقابل بیمارستان با شاپویی بر سر و عصایی در دست به دیوار تکیه داده بود. چروک‌ها بر چهره‌اش نقش بسته بود و تهرنگ زرد آن حکایت از نارسایی قلبی او داشت. پیش رفتم و سلام کردم. در آنجا مجال گفت‌وگوی زیاد نبود. پرسیدم چگونه و کجا می‌توانم خدمتش برسم و او فرمود که در محل مهد کودک همسرش در اول خیابان دولت زندگی می‌کند و خواست که به سراغش بروم.



پیکر بی‌جان خانلری بر دوش یارانش از بیمارستان به کنار خیابان و از آنجا به آمبولانس منتقل شد؛ و بدین‌سان، سراینده «عقاب».

### لحظه‌ای چند بر این چرخ کبود      نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود

یار و همکار پنجاه شصت ساله‌ او که از انظار ناپدید شد، خطیبی را دیدم که آرام‌آرام و غمگنانه در پیاده‌رو سمت بیمارستان رو به پایین قدم برمی‌داشت و همزمان با آن، دکتر عباس زریاب (د. بهمن ۱۳۷۳) هم از پایین بالا می‌آمد. در چند قدمی یکدیگر، زریاب به لبخندی که اندوه از آن می‌بارید فرمود: «کاروان شهید رفت از پیش» و استادم، بی‌درنگ، افزود: «و آن ما رفته‌گیر و می‌اندیش».

تصور می‌کنم یکی دو سال قبل از بازنشستگی‌ام (۱۳۷۸) از دانشگاه تربیت معلم (خوارزمی فعلی) بود که روزی به ساختمان اداری دانشگاه واقع در خیابان خاقانی، که در اجاره این دانشگاه بود، وارد شدم و استاد خطیبی را در پایین پلکان ایستاده دیدم، با چهره‌های تُرنجیده و قامتی اندک خمیده. انتظار دیدن هر کس و هر چیزی را داشتم جز دیدار استاد، آن هم در آن هیأت و در چنان مکانی. شگفت‌زده عرض ادب کردم و از سبب حضورش در آنجا پرسیدم. فرمود دخترش، لادن، در آزمون ورودی برای دانشگاه تربیت معلم شعبه یزد، پذیرفته شده است. حالا استاد درخواست داشت که دانشگاه تربیت معلم مرکزی، مطابق مصوبه وزارت علوم، با انتقال دخترش از یزد به تهران موافقت کند. استاد را روی صندلی‌یی که یکی از دانشجویانش، خانم دکتر سلطانی، آورده بود نشاندم و به سرعت خود را به دفتر رئیس دانشگاه، دکتر مدقالچی، در طبقه پنجم رساندم. درخواست استاد خطیبی قبلاً روی میز او گذاشته شده بود، اما ظاهراً رئیس التفات چندانی به آن نکرده بود. خوشبختانه دفتر او خلوت بود. خوب، ما هر دو در یک دانشگاه



خدمت می‌کردیم و یکدیگر را می‌شناختیم. بی‌مقدمه گفتم: «می‌دانید چه شخصیتی در طبقه اول به حال ناتوان در انتظار تصمیم شمامست». و او گفت «نه، چطور؟». شمه‌ای از مقام علمی و خدمات کم‌نظیر اجتماعی او گفتم. گفت «حالا چه می‌خواهی و من چه باید بکنم؟» گفتم با انتقال دخترش به تهران موافقت کنید. انتظار نداشتم که در خواست مرا، که در واقع خواسته استادم بود، بی‌درنگ بپذیرد، ولی پذیرفت و مرا سپاسگزار حُسن نیت و بزرگواریش کرد. موافقت خود را نوشت و امضا کرد و من این مژده را پس از یکی دو دقیقه به استاد رساندم. دو سه هفته پس از این تاریخ، لادن تلفنی از من تشکر کرد. از اینکه در آن روزهای ناگوار توانستم اندکی خاطر استاد را شاد کنم، غرق در سرور شدم. مع‌ذک، نمی‌توانستم دقایقی را که حضرتش غریب‌وار در آن سرسرای دلگیر نأشنا ایستاده بود با دقایقی که با هیبت و هیمنه تمام به سرسرای ورودی دانشرای عالی، واقع در سید خندان تهران، قدم می‌گذاشت و شکوه‌مندانه از برابر نگاه پُر از تحسین دانشجویان می‌گذشت، مقایسه نکنم. واعتبروا یا اولی‌الابصار.

### ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان

سال‌های پایانی. چند روزی از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که در فضای هیجان‌زده و ملتهب آن زمان، دکتر خطیبی دستگیر و به زندان افتاد. گناه او ثابت نشده به اعدام محکوم شد. لیکن از سویی، بعضی عناصر معقول تر رژیم انقلابی که از خدمات انسانی خطیبی خبر داشتند، پادرمیانی کردند و از سوی دیگر، در دادگاه تجدیدنظر بی‌گناهی او از هر جرم و ناپاکدستی ثابت شد. به علاوه، به کسانی که کمر به هلاک خطیبی بسته بودند تفهیم شد که وی همسر نوه آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی (د ۱۳۴۰) است. این عوامل دست به‌دست هم داد و حکم اعدام به شش سال زندان تبدیل شد، که این نیز چندی بعد به چهار سال و نیم کاهش یافت. سرانجام، با جسمی ناتوان و روحی به هم ریخته و دلی پُر حسرت از رنج رایگان و خدمت بی‌مزد و منت خود از محبس بیرون آمد، ولی دلهره‌های آن تازه بود با او بود:

### بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت

خطیبی از دانشگاه که مأمور خدمت در مجلس شورا شد، دیگر حقوقی از دانشگاه دریافت نکرد. آن‌طور که خودش می‌فرمود، زمانی مجلس شورا قطعه زمینی را در ناحیه الهیه به ازای حقوق، رسماً به استاد واگذار کرده بود. متعاقب دستگیری وی این زمین نیز مصادره شد. حال پس از آن همه ستم و بی‌عدالتی که بر او رفته بود، زمین مصادره شده به او باز گردانده شد. استاد آن را به مبلغ ۴۰ میلیون تومان فروخت؛ با نیمی از آن آپارتمانی در کوی گلغام، خیابان آفریقا (جُردن سابق) خرید و نیمه دیگر را در بانک گذاشت تا از سودش گذران زندگی کند. من چندین بار دکتر خطیبی را در همین خانه جدیدش دیدار کردم؛ بار اول با بهمن بوستان (د. آبان ۱۳۹۳) بود که از مراحل آماده‌سازی جلد دوم کتاب فن نثر در ادب پارسی با استاد مذاکراتی کرد. روح بوستان همانند نامش باد که همواره به یاری اهل فضل و هنر می‌شتافت، چون خود اهل فضل و هنر بود.

در ۱۳۷۰ دانشگاه تربیت مدرس از استاد خطیبی دعوت کرد که به دانشجویان کارشناسی و دکتری این دانشگاه سبک‌شناسی درس بدهد. و راهنمایی پایان‌نامه‌های دکتری را بر عهده بگیرد. خطیبی هم

به رغم ناتوانی جسمانی، خوشبختانه دعوت را پذیرفت. دانشگاه می‌خواست برای آمد و شد او اتومبیل بفرستد، ولی استاد ترجیح می‌داد که به هزینه خودش با اتومبیل‌های کرایه‌ای این کار را بکند. دانشگاه تربیت مدرس افتخاری برای خود کسب کرد که دانشگاه تهران باید همیشه حسرت آن را بخورد. البته خطیبی اولین و آخرین استادی نبود که مورد بی‌مهری دانشگاه تهران قرار گرفت. دانشگاه امام صادق نیز از دکتر خطیبی دعوت مشابهی کرد.

با همه این احوال، استاد زیر فشار خاطرات هولناک دوران زندان، در هول و هراس مستمر زندگی می‌کرد تا اینکه نه به عارضه بیماری قلبی که به علت سرطان جگر فرمان یافت و در گورستان امامزاده طاهر، بر سر راه تهران - کرج، در آغوش خاک آرام گرفت. روانش شاد باد که «رنج رایگان» برد، اما نام نیک بر جای نهاد.

شهریور ۱۳۹۵

### منابع

- تربتی، محمد «در اندوه درگذشت دکتر حسین خطیبی»، *بخارا*، جلد ۱۹، ۱۳۸۰، صص ۳۲۲-۳۱۶.
- خطیبی، حسین، *فن‌نثر در ادب پارسی*، تهران، ۱۳۷۵، چاپ دوم.
- همو، *رنج رایگان*، خاطرات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، تهران، ۱۳۸۲.
- رسولی، مرتضی، (مصاحبه با حسین خطیبی)، *تاریخ معاصر ایران*، جلد ۲، ش ۶، ۱۳۷۷، و جلد ۲، ش ۷، ۱۳۷۷.
- عاقلی، باقر «خطیبی، دکتر حسین»، *شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران*، ۳ جلد، تهران، ۱۳۸۰.
- قنبری، امید، «دکتر حسین خطیبی»، *نامه انجمن*، جلد ۱ (۱۳۸۰)، ش ۲، صص ۱۷۴-۱۷۳.
- کتاب ماه*، ادبیات و فلسفه، جلد‌های ۴۶-۴۷، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۱۳.